

مطالعات فقهی و سیاسی

دوفصلنامه علمی - تخصصی
سال اول، شماره دوم (پاییز و زمستان ۱۴۰۰)
تاریخ ارسال: ۱۴۰۰/۰۴/۱۳
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۹/۲۷

مبانی تشکیل دولت اسلامی (نظام سیاسی) از منظر شهید بهشتی

صابر کماسی^۱

سید احسان رفیعی علوی^۲

چکیده

تشکیل دولت اسلامی از منظر شهید آیت‌الله دکتر بهشتی مبتنی بر مبانی عام و خاص متعددی است. مقاله حاضر تلاش می‌کند با بهره‌گیری از روش توصیفی - تحلیلی و مبتنی بر مطالعات کتابخانه‌ای - اسنادی، به بررسی و تبیین مبانی تشکیل حکومت و نظام سیاسی از دیدگاه ایشان بپردازد. ره‌آورد پژوهش حاکی از آن است که شهید بهشتی بهترین عنوان برای نظام سیاسی از منظر اسلام را «نظام امت - امامت» می‌داند و دو مبنا برای این نظام ترسیم می‌کند: یکی خاتمیت و امامت و دیگری نیاز جامعه به رهبری در عصر غیبت. ایشان برای تبیین انگاره خود در این زمینه به چهار مبنا استناد و استدلال نموده است: ۱. جامعیت اسلام؛ ۲. جاودانگی اسلام؛ ۳. لزوم دخالت اسلام در عرصه اجرا (تبیین نظری)؛ ۴. لزوم دخالت اسلام در عرصه اجرا (تبیین عینی و عملی).
واژگان کلیدی: امت - امامت، حکومت، دولت اسلامی، نظام سیاسی.

۱. دانشجوی ارشد فقه سیاسی، دانشگاه باقرالعلوم (ع): mohamadmin101194@gmail.com

۲. عضو هیئت علمی دانشگاه باقرالعلوم (ع): rafialavy272@gmail.com



مقدمه

فرآیند تکاملی انقلاب اسلامی بر اساس آنچه مقام معظم رهبری طراحی نموده‌اند، شامل مراحل پنج‌گانه‌ای می‌شود که عبارت است از: انقلاب اسلامی، نظام اسلامی (حکومت اسلامی)، دولت اسلامی، جامعه اسلامی (کشور اسلامی) و تمدن نوین اسلامی. با شروع نهضت اسلامی و تغییرات بنیادین در نوع حاکمیت، انقلاب اسلامی محقق گردید و روابط اجتماعی و نهادهای جامعه دچار تحول و دگرگونی اساسی شد. انقلاب اسلامی برای عبور از مشکلات اجتماعی و کلان خود، می‌بایست بتواند با پای‌بندی به اصول و ارزش‌های اسلامی، مسائل خود را حل و فصل نماید و با ارائه قوانین متنقن و برنامه‌ریزی دقیق، آحاد جامعه را به سمت سعادت دنیوی و اخروی هدایت کند که این امر با رأی اکثریت مردم به حکومت اسلامی و با حاکمیت قانون اساسی به عنوان بیانیه انقلاب اسلامی و تجلی نظام اسلامی محقق شد. بعد از آن که نظام اسلامی تشکیل شد، نوبت به تشکیل دولت اسلامی می‌رسد. در وضعیت فعلی انقلاب اسلامی - که در مرحله دولت‌سازی قرار داریم - نیازمند تبیین مبانی تشکیل دولت هستیم. از طرفی مبانی دولت در انقلاب اسلامی می‌بایست برگرفته از اسلام باشد.

در این پژوهش منظور از دولت، مفهوم رایج آن یعنی هیئت دولت یا قوه مجریه نیست؛ بلکه بیان‌گر جامعه‌ای است که در آن قدرت سیاسی تمرکز یافته و نهادهایی برای تحقق، حفظ و استفاده مطلوب از آن به منظور رساندن جامعه به خیر و سعادت به وجود آمده‌اند. در این معنا، دولت و نظام سیاسی مفهومی است عام که نهادهای گوناگونی از جمله حکومت را برای تحقق اهداف خود تشکیل می‌دهد. در زبان عربی معاصر نیز دولت تقریباً به همین معنای کلی به کار رفته است، هرچند گاهی نیز با عنوان حکومت، قوه مجریه یا هیئت دولت استعمال شده است. (جمشیدی، ۱۳۹۴، ص ۸۹) بنابراین دولت در اینجا به معنای هیئت حاکمه است که شامل رهبری، قوای سه‌گانه و همه کارگزاران نظام اسلامی می‌شود.

یکی از روش‌های تبیین مبانی دولت، رصد دیدگاه‌های فقهای شیعه می‌باشد که در مورد دولت اسلامی و مبانی تشکیل‌دهنده آن نظریه‌پردازی کرده‌اند. خصوصاً فقهای معاصری که ناظر به انقلاب اسلامی قلم زده و دارای فعالیت سیاسی نیز می‌باشند. بی‌تردید شهید آیت‌الله دکتر بهشتی را باید در شمار برجسته‌ترین شخصیت‌های علمی - سیاسی معاصر ایران و به طور مشخص تاریخ انقلاب اسلامی قرار داد. تبیین اندیشه‌ها و آرای شهید بهشتی به عنوان



یکی از فقه‌های نواندیش که از قضا هم در ایجاد و هم در استقرار انقلاب نقش بسزایی داشته، بسیار مهم و مغتنم می‌باشد. به ویژه که ایشان نایب رئیس مجلس خبرگان بررسی قانون اساسی بوده و در تدوین و نهایی شدن قانون اساسی و بخش‌های مختلف آن، از جمله ساختار و قالب دولت اسلامی در ایران، نقشی بنیادین را از لحاظ نظری ایفا نموده است. بر این اساس رصد اندیشه‌ها و آرای ایشان در این زمینه ضرورت و اهمیت بالایی دارد.

در مورد این موضوع تا کنون پژوهشی انجام نشده است؛ اما در موضوعات نزدیک به آن مانند اندیشه سیاسی شهید بهشتی، نظریه رهبری (ولایت فقیه از دیدگاه شهید بهشتی^ع) پژوهش‌هایی از ناحیه شهید بهشتی^ع و اشخاصی که اندیشه‌های ایشان را مورد بررسی قرار داده‌اند، صورت گرفته که با توجه به این منابع سعی می‌شود مبانی تشکیل دولت از منظر شهید بهشتی^ع استخراج گردد.

۱. مفاهیم کلی

یکی از کارهای لازم در هر پژوهشی تعریف و توضیح مفاهیمی است که در آن به کار گرفته می‌شود. بر همین اساس ما نیز در این نوشتار بر آنیم که در ابتدا مفاهیم کلی را توضیح داده، سپس به تبیین موضوع بپردازیم.

۱-۱. مبانی

اهل لغت «مبانی» را جمع «مبنا» و به معنای «ریشه، پایه، اساس، بنیاد و شالوده» می‌دانند. در لغت‌نامه دهخدا این‌گونه آمده: «مبانی واژه‌ای عربی و جمع مبنا می‌باشد. این کلمه به معنای بناها، اساس‌ها و بنیان‌هاست.» (دهخدا، ۱۳۵۲، ج ۴۳، ص ۲۱۴) مبانی بر دو قسم است: تصویری و تصدیقی. مبانی تصویری آن دسته از مفاهیمی هستند که نیاز به تصدیق ندارند و به سادگی قابل درک می‌باشند؛ ولی مبانی تصدیقی به آن دسته از مفاهیمی گفته می‌شود که درک آنها نیاز به برهان و استدلال دارد. (خدایرست و موسوی خو، ۱۳۹۸)

۱-۲. دولت

از لحاظ اصطلاحی تعاریف متعددی برای دولت بیان شده که از این قرارند:
معنای عام: دولت یعنی گروهی از مردم که در سرزمینی معین زندگی می‌کنند و تابع قدرتی برترند و دارای دو طبقه حکومت‌کننده و حکومت‌شونده است. (این تعریف ناظر به کشور است.)



معنای خاص: دولت یعنی هیئت حاکمه که شامل سه قوه مقننه، مجریه و قضاییه می‌شود. معنای اخص: دولت یعنی قوه مجریه که مرادف هیئت وزیران است و در مقابل دو قوه مقننه و قضاییه قرار می‌گیرد.

دولت به معنای عام شامل چهار عنصر حاکمیت، حکومت، سرزمین و مردم است. دولت به معنای خاص شامل سه قوه مقننه، مجریه و قضاییه است و دولت به معنای اخص صرفاً شامل قوه مجریه می‌شود. در این پژوهش مراد و منظور از دولت، تعریف دوم آن است؛ یعنی دولت به معنای قوای سه‌گانه.

«البته اشاره به این نکته لازم است که اطلاق و تمامیت دولت در قوای سه‌گانه، به گونه‌ای که خارج از آن حوزه اقتدار برای کسی یا نهاد دیگری باقی نماند، ناشی از تبیین و تعریف دولت از پایگاه ادبیات سکولاریسم و علوم سیاسی غربی است؛ اما در ادبیات دینی و شیعی با توجه به نظریه و نظام امت - امامت، اصل و اساس اقتدار از آن امام معصوم علیه السلام در عصر حضور و فقیه عادل در عصر غیبت به نیابت از امام معصوم است... به بیان روشن‌تر در ادبیات شیعی، آنچه به عنوان دولت (با ارکان سه‌گانه) قابل تعریف است، در ادامه و استمرار مقوله‌ای به نام امامت و رهبری قرار دارد؛ چنان‌که در منابع فقهی این مهم مورد التفات بوده و عناصر سه‌گانه دولت در حوزه اختیارات ولی امر ذکر شده است: «لولی الامر جعل قوانین حکومتی (تقنین)، امر القضاء بید ولی الامر (نظارت)، تأسیس الإدارات المختلفه (تشکیلات) و نصب مسئولی الدوله بید ولی الامر (کارگزار)». (ن.ک: مؤمن قمی، ۱۴۲۸ق، ج ۱، ص ۳۲۱-۴۳۳) بر این اساس مقصود از دولت در پروژه فقه دولت، پدیده‌ای است که با شاخه‌های سه‌گانه‌اش، توسط ولی امر جامعه طراحی، تأسیس و مدیریت می‌شود.» (لکزایی و مشکانی، ۱۳۹۸، ص ۲۲)

۳-۱. حکومت جمهوری

«حکومت جمهوری یعنی حکومتی که زمام‌دارش از طریق اکثریت مردم و قسمت عمده مردم بر سر کار می‌آید. در فرهنگ سیاسی داریوش آشوری، چاپ هفتم، صفحه ۷۱ آمده است: جمهوری نوعی حکومت است که در آن جانشینی رئیس کشور موروثی نیست و مدت ریاست غالباً محدود است و انتخاب با رأی مستقیم یا غیرمستقیم مردم انجام می‌شود. جمهوری از نظر مفهوم کلمه غالباً متضمن درجاتی از دموکراسی نیز هست؛ اما در عین حال بر بسیاری از دیکتاتوری‌های غیرسلطنتی نیز اطلاق می‌شود و در این وجه صرفاً به معنای غیرسلطنتی است.



در فرهنگ معین آمده است: جمهوری، طرز حکومتی است که رئیس آن (رئیس جمهور) از جانب مردم کشور برای مدتی محدود انتخاب می‌شود. (بهشتی، ۱۳۷۸، ص ۱۴)

۲. نظام امت، امامت و جمهوری اسلامی

هر انقلابی که در ساحت حکومت و مدیریت کلان جامعه صورت می‌گیرد، با دسته‌ای از مسائل ضروری روبه‌رو می‌شود. یکی از مهم‌ترین مسائل، انتخاب نوع نظام سیاسی است که بر اساس آن، نحوه حکمرانی و مدیریت جامعه شکل می‌گیرد. این دغدغه برای انقلاب شکوهمند اسلامی و نیروهای انقلابی نیز وجود داشته است. شهید آیت‌الله بهشتی به عنوان یکی از شخصیت‌های تأثیرگذار در انقلاب اسلامی، طی مراحل تدوین قانون اساسی در این باره سؤالی مطرح می‌کند و آن سؤال این است که نام نظام سیاسی در قانون اساسی جمهوری اسلامی چیست؟ اسم آن را چه نوع نظامی بگذاریم؟

حقیقت این است که برداشت تشیع راستین از اسلام، مناسب‌ترین نام را برای این نظام، قبلاً پیش‌بینی کرده است... نظام سیاسی - اجتماعی جمهوری اسلامی، نظام امت و امامت است و حق این است که با هیچ یک از این عناوینی که در کتاب‌های حقوق سیاسی یا حقوق اساسی آمده، قابل تطبیق نیست. اتفاقاً یک بار انقلابیون ایران این تجربه را کردند و پای چشم‌شان خورد. برای رهایی از استبداد انقلاب کردند، بعد گفتند: حالا می‌دانید چه جایش بگذارید؟ مشروطه. چون این عنوانی که برای نظام جدید انتخاب شده بود، عاریه‌ای بود و مربوط به فرهنگ اسلام نبود، حتی آن تأثیری را که در صاحبان اصلی این فکر عاریتی می‌توانست داشته باشد، برای ما نداشت. خاصیت چیز عاریتی همین است. (بهشتی، ۱۳۷۸، ص ۳۹)

۲-۱. نسبت بین نظام امت - امامت و جمهوری اسلامی

سؤالی که به ذهن خطور می‌کند این است که چه نسبتی بین نظام امت - امامت و جمهوری اسلامی وجود دارد؟ چرا به جای نظام امت - امامت، عنوان جمهوری اسلامی برای این نظام سیاسی انتخاب شد؟ شهید آیت‌الله بهشتی در پاسخ به این پرسش می‌فرماید:

ما فکر می‌کنیم که عنوان نظام ما باید نظام امت و امامت باشد؛ منتها در اثنای انقلاب، چون این عنوان هنوز برای توده مردم روشن نشده بود، به عنوان شعار اول، «حکومت اسلامی» انتخاب شد که بسیار هم خوب و گویا بود. سپس وقتی معلوم شد این نظام حکومتی، رئیس جمهور هم دارد، آن وقت گفته شد: «جمهوری اسلامی»؛ ولی نام راستین و کامل این نظام،



نظام امت و امامت است. در رأس این نظام اصول عقیدتی و عملی اسلام بر اساس کتاب و سنت است؛ همه چیز باید از این قله سرازیر شود. بر طبق این اصول عقیدتی و عملی، حاملان مسئولیت و صاحبان اصلی حق در این ایدئولوژی، در این نظام عقیده و عمل، ناس و مردم‌اند. (بهشتی، ۱۳۷۸، ص ۳۹)

با توجه به مبانی فکری شهید بهشتی می‌توان این‌گونه برداشت کرد که نسبت بین حکومت اسلامی و جمهوری اسلامی، عام و خاص مطلق است؛ بدین معنا که حکومت اسلامی معنای عام‌تری نسبت به جمهوری اسلامی دارد. در واقع جمهوری نوع خاصی از حکومت است. (همان) جمهوری اسلامی نوع حکومتی است که با پذیرش و انتخاب آزادانه اکثریت ملت به قدرت می‌رسد. این یکی از اساسی‌ترین پایه‌های جمهوری اسلامی است. برای روشن‌تر شدن مطلب می‌بایست انواع حکومت‌ها تعریف شود تا معلوم گردد که جمهوری اسلامی با کدام یک تناسب بیشتری دارد.

۱-۱-۲. انواع حکومت‌ها

فردی (مونارشی، پادشاهی، سلطنتی): یک فرد به اتکای زور و قدرت و یا وراثت از یک صاحب قدرت، زمامداری‌اش را بر مردم تحمیل می‌کند و یک‌تته مبدأ و منشأ قدرت، تصمیم‌گیری، قانون و اجرای قانون می‌شود.

گروهی (حکومت اقلیتی ممتاز بر اکثریت): حکومت یک گروه از افراد برجسته و ممتاز جامعه که زمامداری را به سبب داشتن امتیازات خاص به دست آورده‌اند که خود بر دو نوع است: الف) آریستوکراسی، حکومت برگزیدگان و نخبگان: حکومت گروهی از برگزیدگان و اشراف که از نظر فکری، روحی و بلنداندیشی از ویژگی‌ها و امتیازات خاصی برخوردارند. ب) الیگارشی، حکومت ثروتمندان: گروهی که به سبب داشتن ثروت و قدرت اقتصادی توانسته‌اند به قدرت برسند و زمامداری جامعه را برعهده بگیرند.

همگانی، جمهوری (حکومت مردم، دموکراسی): حکومتی که زمامدار، منصب و قدرتش را برای مدتی محدود، از حمایت عامه مردم می‌گیرد و این توده مردم‌اند که او را به زمامداری برمی‌گزینند. (همان، ص ۱۲)

الهی (تئوکراسی): حکومتی که یک مرجع دینی در رأس آن قرار دارد و قدرت سیاسی خود را از جانب خدا می‌داند و جامعه را بر اساس دستورات دینی اداره می‌کند. از میان این چند نوع، حکومتی که با مبانی اسلام در بحث فرمانروایی تناسب بیشتری دارد،



نوع سوم یعنی جمهوری است. «بر طبق مبانی اسلامی، در عصر ما (غیبت امام معصوم) زمامدار و حاکم صرفاً باید سمت و قدرت خویش را از آرای مردم بگیرد. کسی حق دارد زمامدار مردم باشد که برگزیده مردم یا لااقل پذیرفته مردم و مورد حمایت مردم باشد. بر طبق مبانی اسلام هیچ کس حق ندارد که ولایت، قدرت و زمامداری خودش را بر مردم تحمیل کند، بر خلاف رضایت آنها و بر خلاف پذیرش و حمایت آنها و بر خلاف انتخاب آنها؛ چرا؟ برای این که اگر کسی آمد بر خلاف رأی مردم، بر خلاف انتخاب و پذیرش و خواست مردم، به آنها گفت: من آقابالاسر شما هستم، من حاکم بر شما هستم، می‌خواهید بخواهید، می‌خواهید نخواهید، این آدم یک آدمی است که با زور و با تحمیل و از روی انگیزه تفوق‌طلبی آمده است سمتی را برای خودش ادعا کرده و تفوق‌طلبی و امتیازطلبی و برتری‌طلبی در منطق قرآن و بر طبق اندیشه اسلامی و ایدئولوژی اسلامی مردود، مطرود و مایه فساد و تیره بختی در دنیا و آخرت است.» (همان، ص ۱۵)

البته توجه به این مطلب نیز ضروری است که برتری‌طلبی چه از ناحیه فرد باشد و چه از ناحیه گروه، مورد پذیرش اسلام نیست و برای پیش‌گیری از آن باید فرمانروا خود را بر مردم تحمیل نکند. تنها راه رسیدن به این امر مهم در عصر غیبت، این است که زمامدار قدرت خود را از طریق انتخاب مردم و حمایت آنها به دست آورد.

۲-۲. مبانی نظام امت. امامت (جمهوری اسلامی)

هر نظام سیاسی مبتنی بر مجموعه‌ای مبانی و اصول است که کارایی آن نظام، منوط به مستحکم بودن آن مبانی و اصول می‌باشد و تخطی از این مبانی باعث می‌شود که ارکان نظام سیاسی متزلزل گردد. نظام سیاسی برخاسته از اسلام نیز از این قاعده مستثنا نیست و بر اساس اصول و مبانی مستحکمی شکل گرفته است. از آنجا که نظام سیاسی اسلام، نظامی دینی است، لذا مبانی آن نیز برگرفته از دین می‌باشد.

با توجه به این که نوشتار حاضر در صدد بیان اندیشه فقیه متفکر آیت‌الله بهشتی در این رابطه است و این شهید بزرگوار عنوان نظام سیاسی اسلام را با توجه به مبانی دینی، نظام امت - امامت انتخاب کرده است، به همین دلیل مبانی نظام امت - امامت (جمهوری اسلامی) بر اساس دیدگاه‌ها، نظرات و مبانی فقهی شهید بهشتی بیان می‌گردد.

۱-۲-۳. خاتمیت و امامت

در بررسی تاریخ فقه سیاسی شیعه در عصر غیبت، با مطالبی اساسی مواجه می‌شویم که غالب



فقه‌های شیعه به آن پرداخته‌اند و آن بحث امامت و زعامت در عصر غیبت امام معصوم است. یکی از فقهایی که در این زمینه نکات قابل توجهی بیان کرده، شهید آیت‌الله بهشتی است. ایشان گفتارهایی درباره خاتمیت و امامت دارد و در این گفتارها به دو نقش اساسی پیامبر اسلام در «وحی‌رسانی» و «الگو بودن در ساحت عمل» اشاره می‌کند و توجه به این نکته را لازم می‌داند که الگو بودن یعنی امامت و رهبری در مقام عمل. شهید بهشتی در این گفتارها، خاتمیت را مبنای امامت و امامت را مبنای ولایت فقیه معرفی می‌کند که در ادامه به تفصیل بیان می‌شود. شهید بهشتی در بحث خاتمیت می‌فرماید:

پیامبر اسلام از دو خصلت برجسته و ممتاز برخوردار بود: یکی از نظر آگاهی بر روح تعالیم اسلام. اگر من و شما در سال پنجم هجرت زندگی می‌کردیم و درباره روح و تفسیر یکی از فرازهای این کتاب و میزان الهی برای مان سؤالی پیش می‌آمد، به چه کسی مراجعه می‌کردیم؟ چه کسی را می‌یافتیم که بر باطن، روح و عمق این کتاب و میزان آگاه باشد؟... آیا با وجود پیغمبر، کسی به خودش اجازه می‌داد که بدین منظور به کسی غیر از ایشان مراجعه کند؟ هرگز... خصلت دیگر این که پیغمبر مثل اعلای قرآن کریم است، تجسم‌کننده قرآن کریم است. اگر کسی بخواهد در یک فرد، نظام زندگی قرآنی را مجسم ببیند، مثل اعلایش کیست؟ پیغمبر است و این خیلی مهم است... پیشوای حق که زندگی شخصی اش، زندگی خانوادگی اش و زندگی اجتماعی اش در تمام فراز و نشیب‌ها مجسم‌کننده حق باشد، در دل‌ها نهال حق می‌نشانند... پیغمبر اکرم در مقام پیشوایی و زمامداری و امامت و رهبری امت، از این خصلت در حد اعلا برخوردار است. (همو، ۱۳۹۰، ص ۷۶-۷۴)

شهید بهشتی بر این باور است که بعد از پیغمبر، وجود رهبری با این دو خصلت (آگاهی عمیق از معارف اسلام و الگو بودن در مقام عمل)، هم‌چنان ضروری است. به همین سبب ایشان توجه به این مطلب مهم و اساسی را لازم می‌داند و در این باره خاطر نشان می‌کند:

حالا این دو نیاز مستمر است؛ دیگر نمی‌شود گفت: با زمان پیغمبر سپری شد. بعد از پیغمبر هم باز چشم‌ها می‌خواهد رهبری را در مقام رهبری ببیند که رفتارش، عمل شخصی اش و رهبری اجتماعی اش نشان‌دهنده و مجسم‌کننده آن نظام و آن قانون و آن شیوه حقی باشد که زیان، بیانش، گفتارش، اعلامیه‌هایش، بخش‌نامه‌هایش، قوانینش و فرامینش آنها را بر مردم عرضه می‌کند. این احتیاج دائمی است؛ دیگر نمی‌شود بگوییم: این با زمان پیغمبر تمام شد. این نیاز امروز هم هست، فردا هم هست، دیروز هم بود. همین امروز مردم ما احتیاج دارند با کسانی



رو به رو شوند که عمل آنها مجسمه اسلام باشد. این گونه افراد می‌توانند مربی و خلاق و سازنده باشند. این گونه افراد می‌توانند در اعماق روح دیگران اثر بگذارند. (همان، ص ۷۷)

شهید بهشتی قائل است که وقتی وحی‌رسانی با رحلت پیغمبر اسلام خاتمه پیدا کرد و از طرفی جامعه اسلامی به رهبر و امام نیازمند است تا با الگو گرفتن از رفتارهای او به سعادت دنیوی و اخروی برسد، ضرورتاً بعد از پیغمبر باید شخصی رهبری امت اسلامی را به عهده بگیرد که از حیث الگو بودن شبیه به پیغمبر باشد. لذا ایشان مبنای امامت را این گونه تشریح می‌کند: این دو مورد، مبنای امامت است. این که خاتمیت و امامت را در این بحث به هم مربوط کردم، چون این مبنای امامت است؛ به این معنا که وقتی ما گفتیم با آمدن پیغمبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بساط پیغمبری تمام شد و دیگر نیازی به آمدن پیغمبر جدید نیست، از نظر بررسی واقعیت تاریخ زندگی بشر، به مقام پیغمبری و کتاب و میزان و آیات بینات احتیاج جدیدی نیست؛ اما به پیغمبر به عنوان امام، به عنوان رهبر با این دو خصلت برجسته - یکی آگاهی عمیق نسبت به اسلام و یکی آنکه زندگی‌اش مجسم‌کننده اسلام واقعی باشد - همواره احتیاج است. (همان، ص ۷۸)

حال که نیاز به امام ضرورتی همیشگی است و امت ناگزیر است که برای پیمودن راه سعادت و نجات از ضلالت همیشه به دامان امام چنگ زند و به این مسئله اهتمام ویژه داشته باشد، باید مشخص شود که چه کسانی می‌توانند جانشین صالحی برای پیامبر باشند و امامت جامعه را به عهده گیرند؛ زیرا این امر، امری بسیار مهم است و هر فردی لیاقت و شایستگی تصدی این منصب الهی و ارزشمند را ندارد و مقام امامت، مقامی است که سعادت دنیوی و اخروی آحاد امت اسلامی منوط به آن است. آیت‌الله بهشتی در صدد پاسخ به این پرسش برآمده و به نکات قابل توجهی اشاره می‌کند. ایشان می‌فرماید:

به اعتقاد شیعه، تأمین‌کنندگان این احتیاج بعد از پیغمبر چه کسانی هستند؟ امامانی که پیغمبر نیستند، وحی نمی‌گیرند، کتاب نمی‌آورند، اما از نظر علم به عمق اسلام، در ارتباط با سرچشمه وحی‌اند... ارتباط امام و رهبر امت پس از پیغمبر، از نظر شناخت تفسیر قرآن و قانون، با پیغمبر مستقیم است و هر امامی علمش را به امام بعد، به همین ترتیب منتقل می‌کند. بنابراین با توجه به این که پس از عصر پیغمبر، مردم برای گرفتن پاسخ سؤالاتی که در زمینه عمق قرآن و عمق قانون اسلام و روح قانون دارند، احتیاج‌شان کماکان باقی است، از دید شیعه پس از پیغمبر نظام الهی، مقام امامت را هم‌چنان محفوظ نگه می‌دارد. (همان، ص ۷۸-۷۹)

شهید بهشتی عصمت را مبنای دوم امامت می‌داند و درباره آن این گونه توضیح می‌دهد:



«امام و پیشوای مردم باید از این خصلت برجسته برخوردار باشد که مثل اعلای اسلام باشد؛ بر فرازهای او نقطه‌ای تاریک و کم‌ترین لکه‌ای دیده نشود که به آن می‌گوییم: عصمت یا پاکی؛ پاکی از هر نوع انحراف از اسلام. این هم از نظر شیعه در امامان اهل بیت یکی پس از دیگری رعایت می‌شود. علم امام، علمی است مرتبط به آورنده وحی؛ تقوایش، تقوایی است در حد عصمت و پاکی از هر نوع آلودگی. ملاحظه می‌کنید به این ترتیب امامت شیعه خود به خود مولود خاتمیت پیغمبر است.» (همان، ص ۷۹-۸۰)

۲-۲-۲. نیاز جامعه به رهبری در عصر غیبت

وقتی قرار است که پیغمبر، دیگر رهبر امت نباشد و نیازی هم به نزول آیات نباشد، در این صورت یک نیاز ضروری باقی می‌ماند و آن وجود امام و رهبر در جامعه اسلامی است. در واقع وجود مقام امامت و رهبری پیغمبر در جامعه هم‌چنان ضروری است و این مسئولیت بعد از وجود مبارک پیغمبر، به امامان معصوم علیهم‌السلام محول می‌گردد. نیاز به امام و پیشوای معصوم و آگاه به مبانی اسلام هم‌چنان ادامه می‌یابد تا زمانی که حضور امام در جامعه با توجه به شرایط زمانه و جامعه اسلامی پایان می‌پذیرد و دوران غیبت امام معصوم آغاز می‌گردد.

سؤالی که در این برهه از تاریخ مطرح می‌شود این است که در عصر غیبت پیشوای معصوم، چه کسی می‌تواند عهده‌دار رهبری امت اسلامی و هدایت‌گر مؤمنین به سوی سعادت دنیوی و اخروی باشد؟ در پاسخ به این سؤال، بحث نیابت از امام معصوم پیش می‌آید. شهید بهشتی در این رابطه می‌فرماید: از نظر شیعه در عصر غیبت امام علیه‌السلام، به مسلمان متعهد، به مسلمانی که به راستی می‌خواهد مسلمان باشد، گفته می‌شود: ای مسلمان! ای مسلمانی که برای خودت تعهد و مسئولیتی احساس می‌کنی! توجه داشته باش! در مقام شناخت حکم دین و احکام اسلام، اگر دسترسی به امام معصوم مرتبط به وحی و آورنده وحی نداری، به کسی مراجعه کن که لیاقت آن را داشته باشد که بگوید: من به جای او در درجه‌ای پایین‌تر، این وظیفه را برای تو بر عهده می‌گیرم. من معصوم نیستم؛ اما می‌کوشم عادل باشم. من علم را از سرچشمه وحی نمی‌توانم بگیرم؛ اما آنچه از قرآن و از روایات معتبر مربوط به آورنده وحی و امامانی که با آورنده وحی ارتباط مستقیم داشتند به دستم رسیده، برایت بیان می‌کنم، آن هم با آگاهی بر نیازهای زمان.»

(همان، ص ۸۰-۸۱)

مطلبی که احتمالاً به اذهان خطور می‌کند، این است که مبنای شیعه برای رجوع به عالم



عادل و شجاع و بصیر در عصر غیبت چیست؟ چرا امت در این شرایط خاص زمانه باید به چنین شخصیتی رجوع کند؟ چرا باید مرئی و مرشد و امام امت کسی باشد که هم آگاه به اسلام باشد و هم عمل‌کننده به اسلام؟ به چه علت علم و آگاهی و تقوا و عدالت در رهبری جامعه اسلامی در عصر غیبت شرط است؟ شهید آیت‌الله بهشتی در تبیین این مسئله می‌فرماید:

شرط علم و آگاهی و شرط تقوا و عدالت در مرجعیتی که ما شیعه در عصر غیبت بدان معتقدیم، زیربنایش این است که آن مقدار از اثری را که امام معصوم بعد از پیغمبر در مردم می‌گذارد، با غیبت امام یکسره از دست نرود و با ارتباط با عالم آگاه عادل با عمل، لااقل درصدی قابل ملاحظه، (هفتاد - هشتاد درصد) از این اثر محفوظ بماند. (همان، ص ۸۱)

نتیجه این می‌شود که در عصر غیبت، شیعه‌ای که خود را پیرو پیغمبر و اهل بیت علیهم‌السلام می‌داند، نباید در چنین مسئله مهمی (رجوع به عالم) کوتاهی کند؛ بلکه باید موشکافانه و بسیار دقیق به این عرصه خطیر پا بگذارد و از نظر شهید بهشتی یکی از علت‌های اساسی آسیب‌پذیر بودن جامعه اسلامی، بی‌توجهی به این مسئله است. شهید بهشتی قائل است:

اگر ما به عنوان شیعه در عصر غیبت، این اصل را درست و دقیق رعایت می‌کردیم، وضع‌مان غیر از این می‌بود که امروز هست. ما به مقدار زیاد آسیب‌پذیر بوده‌ایم و حتی امروز هم آسیب‌پذیریم؛ زیرا در این قسمت بسیار کوتاهی می‌کنیم. در شناخت کسی که باید به عنوان مرجع دینی به او مراجعه کنیم، به اندازه شناسایی کسی که می‌خواهیم پانصد هزار تومان پول به او امانت بدهیم هم دقت نمی‌کنیم. (همان، ص ۸۲)

با ذکر این مطالب روشن شد که شیعه معتقد است در عصر غیبت امام معصوم علیه‌السلام، امت اسلامی هم‌چنان نیازمند به امام و رهبر است و این نیاز صرفاً برای شناخت مسائل اعتقادی و یا مسائل شرعی فرعی نیست؛ بلکه چیزی فراتر و گسترده‌تر از این مباحث است؛ یعنی جهت دیگری نیز وجود دارد که قوام جامعه اسلامی در مسائل اجتماعی و سیاسی وابسته به آن است و آن رهبری سیاسی مردم و زمامداری امت اسلامی در عصر غیبت توسط امام جامعه است. آیت‌الله بهشتی در این رابطه به نکته‌ای بسیار لطیف و دقیق اشاره می‌کند:

ای شیعه راستین علی علیه‌السلام! به زمامداری زمامداری تن در بده و صحنه بگذار که اگر علی نیست، مالک اشتر باشد. زمان، زمان غیبت است؛ علی علیه‌السلام نیست؛ امام مجتبی علیه‌السلام نیست؛ سیدالشهدا علیه‌السلام نیست؛ امام صادق علیه‌السلام نیست؛ امام عسگری علیه‌السلام نیست؛ آنها غایب‌اند؛ اما حالا که او نیست، علی که در مصر نبود، چه کسی آنجا بود؟ مالک اشتر. حالا که جانشین علی در



دسترس مردم نیست، به زمامداری کسی تن در بده که شرایط او در حدی باشد که اگر امام زمان حضور داشت، او را به فرمانروایی وا می‌داشت...

یکی از لطایف اعتقاد به امام زمان در شیعه این است که یک معیار اعلا به دست مردم می‌دهد؛ می‌گوید: آن معیار اعلا که نیست، با کسانی که لیاقت کارگزاری این معیار اعلا را داشته باشند، سر و کار داشته باش؛ کسی که اگر می‌خواهد در مقام مرجعیت سخنی بگوید، در علم و تقوا لیاقت نیابت امام زمان را داشته باشد و اگر می‌خواهد در مقام زمامداری امت نقشی ایفا کند، در عدالت و کیاست و قدرت اداره و تدبیر و پای‌بندی به عدل و داد، لیاقت کارگزاری و امیر بودن از جانب آن فرمانروای پنهان را بر شما داشته باشد. (همان، ص ۸۵)

نتیجه‌ای که از مباحث مطرح شده توسط شهید بهشتی می‌توان اخذ نمود، این است که خاتمیت مبنای امامت در عصر حضور امام معصوم و امامت مبنای ولایت شخص عالم عادل در عصر غیبت است. به نظر می‌رسد که ولایت عالم عادل، همان ولایت فقیه است که علمای شیعه به صورت گسترده در زمان‌های مختلف درباره آن بحث و تبادل نظر کرده‌اند. در واقع نظام سیاسی اسلام از دو بخش مهم و بنیادین شکل گرفته است: یک بخش، امام جامعه می‌باشد که طبق خصوصیتی که بیان شد (عالم به احکام اسلام و الگو بودن از حیث اخلاق و رفتار)، وظیفه رهبری مسلمین را بر عهده دارد و بخش دوم امت اسلامی است که برای پیمودن راه سعادت در دنیا و آخرت، نیاز ضروری به امام معصوم در عصر حضور و امام شبه‌معصوم در عصر غیبت دارد.

۳. مبانی تشکیل دولت اسلامی

حکومت‌ها و دولت‌ها به لحاظ جهان‌بینی که در مورد دنیا و انسان دارند، به دو دسته مادی‌گرا و الهی تقسیم می‌شوند. دولت مادی‌گرا قائل است که فراتر از این دنیا چیز دیگری وجود ندارد و انسان در این دنیا می‌تواند به تمام خواسته‌های نفسانی خویش پاسخ دهد، به شرطی که حقوق دیگران را تضییع نکند. مبانی تشکیل‌دهنده چنین حکومتی کاملاً مادی است و هیچ‌نگاهی به بُعد روحانی انسان ندارد و صرفاً به دنبال برطرف کردن نیازهای جسمی و مادی انسان است.

اما حکومت الهی معتقد است که علاوه بر این دنیا، عالم دیگری نیز وجود دارد و انسان فقط برای این عالم خاکی آفریده نشده؛ بلکه اینجا مقدمه آخرت است؛ «الدنیا مزرعة



الآخرة)). بنابراین در برنامه‌ریزی‌های خود برای مدیریت جامعه به نیازهای اخروی انسان نیز نگاه ویژه دارد. دولت اسلامی در محدوده همین حکومت الهی تعریف می‌شود. دولت اسلامی به دلیل این‌که برخاسته از دین اسلام است، مبانی آن نیز باید برگرفته از اسلام باشد. لذا در این بخش به تبیین مبانی تشکیل‌دهنده دولت اسلامی می‌پردازیم.

۳-۱. جامعیت دین اسلام

جامعیت یکی از ویژگی‌های مهم و برجسته دین مبین اسلام است. این ویژگی، همه آموزه‌ها و قوانین اسلام را در تمام شئون حیات مادی و معنوی، فردی و اجتماعی، دنیوی و اخروی شامل می‌شود. دین اسلام به دلیل جامعیت خود، به دنبال تربیت و پرورش انسانی جامع و به تبع آن ایجاد جامعه‌ای سالم و مفید است که در آن آحاد افراد جامعه صرفاً به دنبال لذات دنیایی نباشند؛ بلکه در صدد باشند که خود را از هواهای نفسانی این دنیای فانی برهانند و سعادت دنیوی و اخروی را با هم به دست آورند.

نگاه شهید بهشتی به جامعیت اسلام، نگاهی ویژه است که براساس آن برداشت سطحی و تک‌بعدی از اسلام را صحیح نمی‌داند. ایشان در این رابطه می‌فرماید: اسلام، آیین انسان و انسانیت و صراط مستقیم و راه راست انسان زیستن است و به همین جهت به همه جوانب هستی انسان عنایت دارد و هیچ‌گاه در قالب نگرش‌ها و برداشت‌های تک‌بعدی نمی‌شود اسلام را یافت. همان قدر که انسان موجودی است چندبعدی، اسلام هم آیینی چندبعدی است. لذا تا بیاییم یکی از این ابعاد را بیش از حد برجسته کنیم و ابعاد دیگر را در آن محو کنیم یا اصلاً فراموش کنیم، از اسلام دور شده‌ایم. (همو، ۱۳۹۱، ص ۱۶۸)

اکنون که اسلام دین جامعی است و برای سعادت دنیا و آخرت بشریت برنامه‌ای همه‌جانبه دارد، می‌توان این‌گونه نتیجه گرفت که عرصه مدیریت جامعه یکی از عرصه‌هایی است که دین مبین اسلام باید به آن ورود کند تا با توجه به جامعیت خود بتواند بستر لازم برای سعادت‌مند شدن افراد جامعه را فراهم نماید. از طرفی یکی از لوازم جامعیت اسلام این است که بتواند تمام نیازهای فردی، اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی مسلمانان را برطرف کند. راه حل مناسب برای برطرف کردن این نیازها، وجود نهاد اجرایی و دولت است. لذا اسلام باید دارای نهاد اجرایی باشد؛ (امام خمینی، ۱۳۹۸، ج ۲، ص ۴۶۰) ولی اگر اسلام فقط به دنبال رفع نیازهای فردی اشخاص باشد و برای مدیریت جامعه برنامه‌ای نداشته باشد و نظام اجرایی برای مدیریت معرفی نکند چنان‌که



عده‌ای قائل هستند (حائری یزدی، ۱۳۹۴، ص ۱۶۲) - با جامعیت اسلام در تضاد است. لذا لازمه جامع بودن اسلام دخالت در همه عرصه‌ها خصوصاً عرصه مدیریت جامعه است.

۳-۲. جاودانگی دین اسلام

یکی از ویژگی‌های دین مبین اسلام، جاودانگی آن است. اسلام از حیث افراد، دینی جامع و از حیث زمان، دینی همیشگی است؛ یعنی با توجه به این که به دنبال سعادت‌مند شدن همه بشریت در همه زمان‌هاست، برنامه‌ها و قوانین آن جهان‌شمول و فراگیر می‌باشد و چون آخرین دین الهی است که برای سعادت بشر نازل شده، پس لزوماً باید برنامه‌ها و قوانین آن نیز از عمومیت و جاودانگی برخوردار باشد تا تمام بشریت بتواند در تمام زمانها با تمسک به آن، راه سعادت دنیوی و اخروی خود را بییابد. ادله مختلفی نیز بر جاودانگی اسلام دلالت می‌کنند، از جمله روایت زراره از امام صادق علیه السلام که می‌گوید: از حضرت درباره حلال و حرام سؤال کردم؛ آن حضرت در پاسخ فرمود: «حلالٌ محمدٍ حلالٌ ابدًا الی یومِ القیامة و حرامُّهُ حرامُّ الی یومِ القیامة.» (کلینی، ۱۳۹۲، ج ۱، ص ۵۸) حضرت در این روایت می‌فرماید: آنچه را که پیامبر حلال یا حرام کرده، تا قیامت همان حکم را دارد. استمرار احکام الهی تا قیامت، خود دلیل بر جاودانگی شریعت اسلام است.

اکنون این سؤال پیش می‌آید که چه رابطه‌ای بین جاودانه بودن اسلام و تشکیل حکومت و مدیریت جامعه وجود دارد؟ آیا اساساً بین این دو رابطه‌ای برقرار است یا خیر؟ با تتبع در اقوال و نظرات فقها می‌توان به این نتیجه رسید که اسلام دارای آموزه‌ها و احکامی است که لازمه پایبند بودن و عمل کردن به آنها، وجود حکومت و مدیریت است. عمل کردن به دستوراتی مانند جهاد، قصاص، دیات، امر به معروف و نهی از منکر، قضاوت و... امکان‌پذیر نمی‌باشد، مگر در سایه تشکیل حکومت و داشتن مدیریت قوی و منسجم. آیت‌الله جوادی آملی در این رابطه قائل است:

بدون تشکیل حکومت و به دست گرفتن نظام اداری جامعه، بسیاری از آیات قرآن کریم، نظیر آیات مربوط به حدود، دیات، قصاص، قضا، جهاد و... قابل اجرا و عمل نیست و فقط ثواب تلاوت آن برای قاری می‌ماند و بس؛ چون این گونه آیات مانند سایر آیات قرآن کریم همیشه زنده است و اختصاص به عصر خاصی ندارد. از این رو تشکیل حکومت در هر عصری لازم است تا در پناه آن زمینه ادامه حیات و اجرای چنین آیاتی فراهم شود.» (جوادی آملی، ۱۳۸۸)



نتیجه‌ای که از مباحث فوق به دست می‌آید این است که بین جاودانگی اسلام و وجود حکومت رابطه‌ای عمیق و ناگسستنی برقرار است، به گونه‌ای که لازمه جاودانه بودن دین اسلام، وجود آموزه‌های سعادت‌بخش و تعالیم جهان‌شمول در تمام عرصه‌ها و شئون زندگی بشریت است که یکی از مهم‌ترین و اساسی‌ترین آن، عرصه برطرف کردن نیازهای اجتماعی و رفع تراحمات بین آحاد افراد جامعه است. از طرفی در صورت نبود حکومت و مدیریت منسجم و قوانین روح‌بخش الهی، جامعه اسلامی از رسیدن به آرمانهای متعالی مد نظر خود که همان استقرار عدالت و سعادت دنیوی و اخروی است، محروم می‌گردد.

۳-۳. لزوم دخالت اسلام در عرصه اجرا (تبیین نظری)

یکی از مهم‌ترین مسائل در عرصه دین‌شناسی، تبیین گستره تعالیم و آموزه‌های دینی است. سؤالی که باید به آن پاسخ داد این است که آیا دینی که برای هدایت انسان آمده، همه شئون و عرصه‌های زندگی انسان، اعم از زندگی فردی و اجتماعی، مادی و معنوی، دنیوی و اخروی را تحت پوشش قرار می‌دهد یا تنها برای هدایت انسان در عرصه زندگی فردی آمده است؟ آیا انبیا مردم را به خدا و آخرت دعوت کرده‌اند و امور دیگر را بر عهده انسان گذاشته‌اند تا با عقل و علم به آنها دست یابد؟ اگر قلمرو دین همه شئون زندگی انسان است، کیفیت آن چگونه است؟ آیا حداقل را بیان کرده است یا حداکثر را؟ آیا صرفاً اهداف و ارزش‌ها را مشخص کرده یا روش‌ها را نیز تبیین نموده است؟

پژوهش‌گران دینی برای پاسخ به این سؤالات دیدگاه‌های مختلفی ارائه داده‌اند. محققان و دین‌پژوهان غربی قائل‌اند که باید مسائلی را که در قلمرو اندیشه و عقل بشری است و انسان می‌تواند با عقل و علم آنها را بشناسد، از مسائلی که در قلمرو دین است جدا کنند و از همین جاست که ایدئولوژی سکولاریسم را مطرح می‌کنند و می‌گویند: دین باید از زندگی دنیوی انسان حذف شود و به زندگی معنوی و فردی اختصاص پیدا کند و مسائلی چون اقتصاد، سیاست، مدیریت و سایر امور معیشتی بر عهده عقل و علم گذاشته شود. بر همین اساس است که در فرهنگ غرب، دین در معنویت و دعا و عبادت خلاصه می‌شود.

اما دین‌پژوهان اسلامی بر این عقیده‌اند که گستره و قلمرو تعالیم و آموزه‌های اسلام، همه عرصه‌ها و شئون زندگی بشر را در برمی‌گیرد. امام خمینی علیه السلام درباره حد دخالت دین در عرصه‌های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی می‌فرماید: اسلام مکتبی است که بر خلاف



مکتب‌های غیر توحیدی در تمام شئون فردی و اجتماعی، مادی و معنوی، فرهنگی، سیاسی، نظامی و اقتصادی دخالت و نظارت دارد و از هیچ نکته، ولو بسیار ناچیز که در تربیت انسان و جامعه و پیشرفت مادی و معنوی نقش دارد، فروگذار ننموده است و موانع و مشکلات سر راه تکامل را در اجتماع و فرد گوشزد نموده و به رفع آنها کوشیده است. (امام خمینی، ۱۳۸۹، ج ۲، ص ۴۰۲-۴۰۳)

سؤالی که در اینجا مطرح می‌شود این است که چرا باید دین در تمام شئون زندگی بشر دخالت کند؟ اشخاصی که قائل به دخالت دین در قاطبه امور فردی و اجتماعی هستند، بر اساس چه مبنایی این حرف را می‌زنند؟

۱-۳-۳. نیاز انسان به دین

در پاسخ به این سؤالات می‌توان این‌گونه گفت که یکی از مبانی دخالت دین در شئون گوناگون زندگی بشر، دلیل نیاز انسان به دین است؛ زیرا اگر روشن شود که انسان استعدادها و نیازهایی دارد که فقط از راه دین شکوفا می‌شود و از راه عقل و علم نمی‌توان به آن خواسته‌ها رسید، معلوم می‌شود که انسان به منبعی غیر از عقل و علم نیز نیازمند است. امام خمینی^{علیه السلام} دلیل نیاز انسان به دین را در نحوه نگرش به انسان می‌داند و می‌فرماید: انسان به دلیل ذوابعاد بودن و برخورداری از بُعد مادی و معنوی و طبیعی و ماورای طبیعی و ارتباط این دو بُعد با هم دیگر، به دین و وحی الهی نیازمند است، به طوری که اگر انسان فقط جنبه مادی و حیوانی داشت، احتیاج به انبیا نداشت. انبیا برای این مبعوث می‌شوند تا انسان را به نیازهای او آشنا کرده، استعدادهای او را شکوفا سازند؛ زیرا انسان تنها با معرفت بشری و بدون استمداد از وحی الهی نمی‌تواند از نیازها و استعدادها و توانایی‌های معنوی و متعالی خود، درک کاملی داشته باشد تا آن نیازها را تأمین و استعدادها را شکوفا سازد... و چون این روابط بر بشر مخفی است و خدای تبارک و تعالی که خالق همه چیز است و این روابط را می‌داند، وحی را بر عده‌ای از اشخاص که کمال یافته‌اند، نازل می‌کند. (همان، ج ۴، ص ۱۸۸)

بنابراین به دلیل این‌که وجود انسان دارای ابعاد مختلفی است و استعدادهای ویژه‌ای در او نهفته است که با علوم رایج بشری نمی‌توان آنها را شناخت، باید با استفاده از هدایت الهی، شناخت کاملی از او به دست آورد تا مسیر برای شکوفا شدن استعدادها و برطرف شدن نیازهای مادی و معنوی او هموار شود. این هدایت الهی که توسط انبیای عظام و اوصیای آنها



برای سعادت دنیوی و اخروی بشریت صورت می‌گیرد، همان دین و دستورات الهی است که از سوی خالق حکیم و علیم صادر شده است.

۲-۳-۳. غرض از بعثت پیامبران

یکی دیگر از مبانی دخالت دین در عرصه‌های مختلف سیاسی، اقتصادی و اجتماعی، بیان هدف بعثت انبیاست؛ بدین بیان که آیا ارسال رسل و نزول وحی صرفاً برای تأمین سعادت اخروی انسان بوده یا اهداف دنیوی نیز مدنظر می‌باشد؟ آیا انبیا هم‌چنان که انسان را به خدا و آخرت فرا خوانده‌اند، برای آبادانی دنیای مردم نیز برنامه داشته‌اند؟ به عبارت دیگر آیا پیامبران علاوه بر هدایت معنوی و راهنمایی انسان‌ها به سوی خدا و آخرت، به دنبال اصلاح و آبادانی حیات دنیوی بشریت نیز بوده‌اند؟

عده‌ای از اندیشمندان هدف بعثت انبیا را تنها آخرت می‌دانند و قائل‌اند که انبیا صرفاً برای دعوت به سوی خدا و آخرت ارسال شده‌اند و پیامبران آمده‌اند تا بشر را با خداشناسی و حیات پس از مرگ آشنا کنند و کاری کنند که مردم با کنترل خواهش‌های نفسانی، خود را برای بهره بردن از حیات اخروی آماده کنند؛ اما وقتی به معارف دین مراجعه می‌کنیم درمی‌یابیم که در قرآن آیاتی است که انسان را به توحید و پرستش خدا و پرهیز از طاغوت (نحل: ۳۶) فرا می‌خواند. در کنار توحید و خداشناسی، می‌توان دعوت به حیات اخروی (اعراف: ۵۹)، تزکیه، تعلیم کتاب و حکمت (جمعه: ۲)، آزادسازی انسان‌ها از غل و زنجیر (اعراف: ۱۵۷)، برپایی عدالت اجتماعی، مبارزه با مفسدات اجتماعی و اصلاح جامعه (هود: ۸۸) را از اهداف مهم پیامبران برشمرد.

شهید بهشتی معتقد است که مسئولیت انبیا هدایت انسان‌ها و برقراری عدالت در جامعه می‌باشد. عدالت هم صرفاً عدالت فردی نیست؛ بلکه عدالت در ساحات مختلف مورد نظر است. ایشان با توجه به آیه «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيُقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ» (حدید: ۲۵) می‌فرماید: آیات فراوانی در زمینه بعثت انبیا هست؛ اما این یک آیه به تنهایی موضوع را با روشنی بیان کرده است: ما پیامبران را با بینات فرستادیم. پیامبر که می‌آید، نقش اولش این است که روشن‌گر است و هدایت می‌کند، نشان می‌دهد، اندیشه‌ها را هدایت می‌کند، پرسش‌ها را پاسخ می‌دهد، ابهام‌زدایی می‌کند... انبیا در بُعد هدایت، هم هادی هستند و راه را نشان می‌دهند و هم امام و راهبرند و مردم را به دنبال خویش می‌کشاند و می‌برند...



و اما در مقام عدالت، انبیا پیام‌آوران عدل و قسط هستند: «كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ» (نساء: ۱۳۵) از مردم می‌خواهند که باید کسانی باشید که قسط و عدل را بر پا دارید و به وجود آورید. همه نوع عدل، عدل اخلاقی و عدل فرهنگی که زیربناست... انبیا بر پا دارندگان عدل‌اند و عدل در درجه اول، عدل خود انسان است؛ عدل اخلاق، عدل فرهنگ، عدل معرفت، عدل ایمان، عدل در عمل. انبیا عادل سازند؛ انسان‌های عادل می‌سازند و به دنبال و در طی و به عنوان نتیجه آن و به عنوان عاملی که با این عدل اخلاقی تأثیر و تأثر و عمل و عکس‌العمل و سازندگی و خودساختگی و کاردهی و کارپذیری متقابل دارد، عدل اجتماعی و عدل سیاسی و عدل اقتصادی است در همه ابعادش. در جامعه‌ای که انبیا می‌سازند، عدل اخلاقی و معنوی از عدل اقتصادی و اجتماعی و سیاسی نمی‌تواند جدا باشد و بالعکس.)) (بهشتی، ۱۳۹۰، ص ۲۴۰-۲۴۷)

با توجه به مباحثی که بیان شد، مشخص گردید که شهید بهشتی با توجه به هدف بعثت انبیا که همان هدایت و برقراری عدالت است، قائل به دخالت دین اسلام در تمام شئون زندگی بشر است و یکی از مهم‌ترین عرصه‌ها که رابطه‌ای عمیق با سعادت یا شقاوت آحاد افراد جامعه دارد و دین باید به آن ورود کند، عرصه مدیریت جامعه می‌باشد. به اعتقاد ایشان وقتی که پیامبران موظف‌اند عدالت را برقرار کنند، باید آن را در تمام عرصه‌های فردی و اجتماعی محقق نمایند تا غرض از بعثت آنها حاصل گردد.

۳-۴. لزوم دخالت اسلام در اجرا (تبیین عینی و عملی)

از مباحث گذشته روشن شد که یکی از اهداف دین مبین اسلام، حضور فعال در عرصه مدیریت اجتماعی است. حال این سؤال مطرح می‌شود که آیا اسلام در میدان عمل نیز تا کنون برنامه اجرایی و عملیاتی برای پیاده کردن تعالیم و آموزه‌های خود داشته است یا نه؟ آیا تا به حال حکومتی تحت عنوان حکومت اسلامی تشکیل شده است که برای برطرف کردن نیازهای سیاسی، فرهنگی و اقتصادی جامعه، اقدام عملی کرده باشد و از طرفی بتوان آن را به عنوان الگو به جهان بشریت معرفی نمود؟ برای رسیدن به پاسخ می‌توان به سیره نبوی و سیره امامان معصوم علیهم‌السلام رجوع کرد. مقام معظم رهبری در این رابطه می‌فرماید: «نمی‌شود گفت که تشکیل حکومت در طول تاریخ اسلام، هیچ وقت تحقق پیدا نکرده است؛ چرا، در دوران‌هایی تحقق پیدا کرده است و به وسیله بندگان حاکمیت حق و ولایت الهی به وجود آمده است.» (امام



با توجه به تشکیل حکومت نبوی در عصر حضور پیامبر و هم‌چنین حکومت علوی در زمان امیرالمؤمنین علیه السلام می‌توان به این نتیجه رسید که یکی از مهم‌ترین برنامه‌های اسلام، حضور مؤثر و فعال در عرصه مدیریت اجتماعی است. حضور ده ساله پیامبر به عنوان رهبر در رأس هرم مدیریتی جامعه اسلامی، انتخاب شدن امیرالمؤمنین به عنوان امام و ولی مسلمین به فرمان الهی و توسط پیامبر در غدیر خم و انتخاب کارگزاران و والیان برای شهرهای مختلف توسط امیرالمؤمنین در دوران چهار سال و چند ماه حکومت آن حضرت بر مسلمین، خود دلیل روشنی است بر لزوم حاکمیت و ایفای نقش عملی و عینی اسلام در اداره جامعه اسلامی.

۴. زیربنای قانون اساسی در نظام جمهوری اسلامی

امت ایران اسلامی برای از بین بردن استبداد و ظلم و ستم حاکم بر جامعه و برقراری عدل و مهیا کردن شرایط برای ایجاد حکومت اسلامی و مدیریت جامعه توسط ولی فقیه، سالیان متمادی به مبارزه با رژیم منحوس پهلوی پرداختند و در برابر شکنجه‌ها و گرفتاری‌های متعدد نظام طاغوتی، مقاومتی تحسین برانگیز از خود به نمایش گذاشتند تا این‌که با استمداد از خداوند متعال و پیروی از انفاس قدسی حضرت امام خمینی علیه السلام توانستند بر تمام مشکلات غلبه کنند و انقلاب شکوهمند اسلامی را با موفقیت به سرانجام برسانند. بعد از پیروزی انقلاب اسلامی و تثبیت جمهوری اسلامی به عنوان نظام سیاسی منتخب مردم، نوبت به تدوین قانون اساسی رسید؛ قانونی که از آن به عنوان بیانیه انقلاب یا خون‌بهای شهدا یاد می‌شد. اهمیت تدوین قانون اساسی بدین جهت بود که می‌بایست این قانون شرایط لازم برای حاکمیت اسلام در تمام شئون زندگی مردم را فراهم سازد. با تشکیل خبرگان قانون اساسی و تدوین و تصویب آن و هم‌چنین رأی دادن اغلب مردم به آن، این مهم نیز حاصل شد.

از سوی دیگر تبیین ابعاد مختلف نظام اجتماعی نوپای آن روز، یکی از مهم‌ترین دغدغه‌های مسئولان انقلاب خصوصاً آیت‌الله بهشتی بود. مشخص کردن زیربنای فکری قانون اساسی به عنوان بیانیه انقلاب اسلامی، یکی از آن ابعاد بود. ایشان در این رابطه می‌فرماید: «اجمالاً همه می‌دانیم که زیربنای فکری نظام اجتماعی آینده، اسلامی است که انقلاب‌آفرین و حرکت‌آفرین است؛ اسلام قسط و عدل اجتماعی، اسلام انسان متعالی و اسلام انسان رهنیده شده از نهیلیسم است؛ ولی جا دارد که ذهن مردم ما درباره زیربنای فکری این نظام روشن‌تر گردد». (بهشتی، ۱۳۷۸، ص ۶۳)

بنابراین باید زیربنای فکری قانون اساسی مشخص شود تا زوایای پیدا و پنهان آن برای



جامعه آشکار گردد و توده مردم بدانند که جامعه قرار است چگونه و بر اساس چه مبانی و تفکرانی اداره شود. لذا در این گفتار به دنبال آن هستیم که زیربنای قانون اساسی را با توجه به منابعی که از شهید بهشتی به یادگار مانده، در حد وسع به دست آوریم.

۴-۱. جمهوری اسلامی نظامی مردمی بر پایه اسلام

نظام اجتماعی ما نظامی است مردمی بر پایه اسلام، نظامی است که با انتخاب آزادانه مردم روی کار آمده؛ نظامی است دارای ایدئولوژی انتخاب شده، نه تحمیل شده؛ نظامی است مردمی و اومانیستی نه ملی و ناسیونالیستی آن هم اومانیسم اسلامی که مردم دوست و انسان دوست است نه مردم پرست و انسان پرست؛ نظامی است که در خدمت همه مردم است، نه یک فرد خاص یا گروه خاص و همه این مفاهیم در جمهوری اسلامی نهفته است. جمهوری اسلامی از دو واژه تشکیل شده است: یکی جمهوری و دیگری اسلامی. نظام ما جمهوری است؛ یعنی خلقی و ناسی و مردمی است. از طرفی وقتی می‌گوییم: اسلامی است، یعنی دارای ایدئولوژی است؛ یعنی قرار است که جامعه بر اساس تعالیم و آموزه‌های اسلام اداره شود. (همان، ص ۶۴)

۴-۲. نظام حاکم مسئول آماده کردن محیط اجتماعی لازم برای تکامل انسان

نظام حاکم باید محیطی آماده کند برای تکامل و رشد انسان و حرکت الی الله او. این محیط دارای سه ویژگی است:

- نظام حاکم بر این محیط، توجه خاص دارد به کرامت انسانی و روح الهی او و جلوگیری از سقوط انسان در وادی نیهیلیسم و پوچ‌گرایی یا ماتریالیسم و مادی‌گرایی و دنیاپرستی.
- این نظام اهتمام ویژه دارد به استقلال و آزادی‌های فردی و اجتماعی انسان و جلوگیری از اسارت انسان توسط استبداد داخلی یا استعمار خارجی.
- این نظام عنایت ویژه دارد به استقلال و آزادی انسان و جلوگیری از استثمار انسان توسط سرمایه‌داری داخلی یا خارجی و کاپیتالیسم فردی، گروهی یا دولتی و مبارزه با هرگونه تبعیض طبقاتی. (همان، ص ۶۵)

۴-۳. شروط عملی برای تحقق محیط اجتماعی مطلوب

دخالت مردم در تعیین سرنوشت و اداره امور باید وسیع باشد. در واقع نظام تا حد امکان توسط خود مردم اداره شود. مدیریت جامعه باید به نحوی باشد که در عین نظام داشتن، همبستگی



داشتن و منضبط بودن، در آن مرکزیت به حداقل برسد. در جامعه باید مدیریت در دست کسی باشد که انقلاب اسلامی مردم را به خوبی درک کرده باشد. در برنامه‌ریزی و اجرای برنامه، آگاه به شرایط زمان باشد و در مسائل اجرایی توانایی و قاطعیت انقلابی داشته باشد. (همان)

نتیجه

نتیجه به دست آمده از این تحقیق بدین نحو است که شهید بهشتی مبانی دولت اسلامی را بر مبنای نظام امت - امامت که نظام سیاسی اسلام است، ترسیم می‌کند و به تبیین دو مبنا برای آن می‌پردازد که عبارت‌اند از: خاتمیت و امامت و نیاز جامعه به رهبری در عصر غیبت. ایشان قائل است که جمهوری اسلامی نوع خاصی از حکومت اسلامی است که در آن انتخاب امام و رهبر جامعه با شناخت و آگاهی دقیق مردم صورت می‌گیرد. به اعتقاد ایشان در عصر حضور معصوم، امام جامعه توسط خداوند معین می‌شود؛ ولی امام نمی‌تواند خود را بر مردم تحمیل کند. در واقع امامت تعیینی است؛ ولی تحمیلی نیست؛ اما در عصر غیبت معصوم، امامت نه تعیینی است و نه تحمیلی، بلکه برخاسته از شناخت و اراده امت است. هم‌چنین در این پژوهش به تحلیل مبانی تشکیل‌دهنده دولت اسلامی از دیدگاه دیگر فقها نیز اشاره شده که شامل جامعیت و جاودانگی اسلام و لزوم دخالت اسلام در عرصه اجرا (تبیین نظری، عینی و عملی) می‌باشد. از یک سو جهان‌شمول بودن اسلام و از سوی دیگر جاودانگی آن می‌طلبد که اسلام در عرصه مدیریت اجتماعی ورود کند و با ارائه برنامه و اجرای دقیق آنها، جامعه را به سمت سعادت دنیوی و اخروی هدایت کند.



فهرست منابع

کتاب‌ها

۱. حسینی بهشتی، سیدمحمد (۱۳۷۸). مبانی نظری قانون اساسی. تهران: انتشارات بقعه
۲. _____ (۱۳۹۰). پیامبری از نگاهی دیگر. تهران: بنیاد نشر آثار و اندیشه‌های شهید بهشتی.
۳. _____ (۱۳۹۱). حزب جمهوری اسلامی، گفتارها، گفتگوها، نوشتارها. تهران: انتشارات روزنه.
۴. حائری یزدی، مهدی (۱۳۹۴). کاوش‌های عقل عملی. مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران
۵. خمینی (امام خمینی)، سید روح‌الله (۱۳۸۹). صحیفه امام. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام.
۶. کلینی، محمد بن یعقوب (۱۳۹۲). اصول کافی. (ترجمه: سیدعلی مرتضوی). قم: انتشارات سرور.

مقالات

۱. جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۸). «نیاز جامعه به حکومت اسلامی»، مجله اسراء، ۸.
۲. خداپرست، یونس و موسوی خو، سیدمحمد (۱۳۹۸). «مبانی دولت اسلامی در الگوی اسلامی - ایرانی پیشرفت از دیدگاه امام خامنه‌ای». فصلنامه سیاست متعالیه، ۲۷.
۳. جمشیدی، محمدحسین (۱۳۹۴). «نظریه دولت در اندیشه سیاسی علامه صدر». فصلنامه دولت‌پژوهی، ۱.
۴. لکزایی، نجف و مشکانی، عباسعلی (۱۳۹۸). «درآمدی بر فلسفه فقه دولت». فصلنامه گفتمان فقه حکومتی، ۴.

پایگاه‌های اینترنتی

۱. پایگاه اطلاع‌رسانی دفتر حفظ و نشر آثار حضرت آیت‌الله العظمی سیدعلی خامنه‌ای (بیانات دیدار کارگزاران نظام ۱۳۸۶/۱/۱۷) تاریخ دستیابی: ۱۴۰۱/۴/۲۶؛ <http://www.khamene.ir/speech-content?id=3379>